

فصل سوم:

کارنامه‌ای خونین

□ زندان‌های درون سازمانی

«انقلاب ایدئولوژیک» سازمان، افزایش ناراضیان و منتقدان درون سازمان را موجب گردید و موجی از اعتراض و تقاضای خروج از تشکیلات را در بین اعضا پدید آورد. راستگو، طیف وسیع ناراضیان و متقاضیان خروج از سازمان را به سه دسته تقسیم‌بندی می‌کند:

۱- افرادی که نسبت به استراتژی سازمان مسئله دارند و مثلاً دیگر مبارزه مسلحانه را قبول ندارند.

۲- افرادی که در رابطه با رهبری سازمان یعنی شخص مسعود رجوی مسئله‌دار هستند.

۳- افرادی که ایدئولوژی و نظرگاه‌های عقیدتی سازمان را قبول ندارند.^۱

در صورتی که این افراد با روش‌های متعارف تشکیلاتی از تصمیم و اعتراض خود منصرف نمی‌شدند و همچنان ناراضی و منتقد باقی می‌ماندند، پس از تنزل رده تشکیلاتی و به کارگماری در مشاغل سخت و بیگاری، محاکمه و زندانی (و در مواردی اعدام غیرمستقیم) می‌شدند. به نوشته راستگو سازمان، تا سال ۸۱ دو نوع زندان برای اعضای معترض فراهم ساخته بود:

۱- زندان‌هایی که در درون قرارگاه‌های سازمان در عراق وجود دارد و تحت نظر تشکیلات مجاهدین اداره می‌شود. در این زندان‌ها کل پرسنل زندان‌ها اعم از نگهبان، بازجو، شکنجه‌گر و

۱. راستگو، مجاهدین خلق در آئینه تاریخ: ص ۲۵۹.

نظافت چی همه از کادرهای سازمان مجاهدین هستند.

۲- زندان‌هایی که تحت حاکمیت دولت عراق هستند... افرادی که خواهان جدایی از سازمان هستند پس از طی پروسه زندان در داخل قرارگاه‌ها، اگر همچنان بر جدایی اصرار داشته باشند، از قرارگاه اخراج شده، بدون پاسپورت و اوراق شناسایی، به عنوان جاسوس رژیم ایران به اداره امنیت عراق (استخبارات) تحویل داده می‌شوند. این افراد پس از شکنجه‌های فراوان به زندان‌های عادی عراق فرستاده می‌شوند و در آنجا در سلول زندانیان خطرناک جنایی، با جنایتکاران و بزهکاران عراقی به بند کشیده می‌شوند.^۱

سابقهٔ ایجاد زندان در گروه رجوی به اوایل استقرار سازمان در خارج از کشور می‌رسد و به حوزهٔ مسئولیت ابراهیم ذاکری در کردستان مربوط است. در آن اوان شایع کردند که چند نفوذی در پایگاه دستگیر شده‌اند و در واقع، این شایعات بهانه‌ای برای سرکوب نیروهای «مسئله‌دار» بود. ابراهیم ذاکری فرماندهٔ ستاد سازمان در کردستان عراق، در نشست، از این دستگیری‌ها سخن گفت. پس از آن، زیر پوشش و با استناد به این اخبار، ساختن زندان‌های انفرادی (۲ در ۱ متر) و جمعی در «مقر منصور» واقع در شهرک «که‌ریز» نزدیک شهر «سلیمانیه» عراق (پادگانی متعلق به ارتش عراق با چند ساختمان بزرگ، که در اختیار سازمان بود آغاز شد.

با اعلام «انقلاب ایدئولوژیک» در اواخر سال ۶۳ جمع کثیری از اعضای تحت مسئولیت ذاکری، در برابر اظهارات و تحکم‌های وی، حالتی تهاجمی به خود گرفتند. دستگیری‌های گسترده از همین زمان شروع شد. شدت دستگیری‌ها در حدی بود که کارها در کلیهٔ پایگاه‌ها به حالت تعطیل درآمد، و حفاظت نیز شدیداً افزایش پیدا کرد:

... به طور مثال به جای ۳ الی ۴ پست نگهبانی (در مقر منصور)، آن را به ۱۵ الی ۲۰ پست نگهبانی افزایش دادند تا مبادا بچه‌ها فرار کنند. دستور تیراندازی هم داده بودند تا در صورت کوچک‌ترین حرکتی تیراندازی نمایند.^۲

دستگیری‌ها روز به روز افزایش یافت تا آنجا که کلیهٔ ساختمان‌های «مقر منصور» به زندان تبدیل

گردید.

۱. همان: ص ۲۶۱.

۲. یعقوبی و... اپورتونیست‌های راست منحط: ص ۹.

روزی نبود [که] ۲ الی ۳ لندکروز از مقرها (از بغداد گرفته تا کرکوک، سلیمانیه [و] ... تا کلاله) بچه‌های دستگیر شده - حتی بچه‌های خارج از کشور که به بغداد می‌آوردند، چشم بسته هر دو یا سه نفر - را به زندان منصوری منتقل نکنند.

جوّ رعب و وحشت و ترس سراسر پایگاه‌ها را دربر گرفته بود. دستگیری بچه‌ها در نیمه‌های شب و یا در موقع استراحت بعد از ظهر، و به‌طور ناگهانی صورت می‌گرفت؛ البته به بهانه فرستادن به مأموریت یا اینکه «برو فلان کار را انجام بده!»^۱

در تاریخ ۱۵ فروردین ۱۳۶۴ دستگیری‌ها به اوج خود رسید و در نتیجه، «مقرّ منصوری» - کلاً - به زندانی با ۵۰ سلول انفرادی و بقیه به صورت سلول‌های جمعی تبدیل شد. اطراف مقر را به تله‌های انفجاری و منوّر مجهّز کردند.

در این زندان‌ها، تعداد زیادی از بچه‌ها می‌خواستند خودکشی کنند؛ که بلافاصله زندانبانان متوجه و مانع می‌شدند.^۲

در تاریخ ۱۶ فروردین ۶۴ به خاطر پر شدن زندان و بحرانی بودن وضع و در نتیجه غیرقابل کنترل شدن زندان، زندانیان را به مقرّ «غیور» (واقع در منطقه «ماووت» عراق) منتقل کردند. زندان جدید یک استادیوم سرپوشیده ورزشی بزرگ در دو طبقه بود که اطراف آن را کاملاً استتار کرده بودند تا هیچ چیز از بیرون مشهود نباشد. حمام و دستشویی نیز در داخل سالن ساخته بودند. تعداد زندانیان این زندان جدید، بیش از ۷۵۰ نفر بود.^۳

در این زندان، لباس مخصوص برای زندانیان درست کرده بودند؛ شب و روز قابل تشخیص نبود و از هواخوری نیز خبری نبود. استفاده از دست‌بند و چشم‌بند و اعمال خشونت - از شکنجه روحی تا اهانت‌های لفظی و فحّاشی و ضرب و شتم - رایج بود و زندانیان را فقط روزانه در دو نوبت، با چشم‌بند، به توالت می‌فرستادند. از جمله موارد ممنوع در این زندان، خواندن نماز و تلاوت قرآن با صدای بلند بود. بازجویان^۴ و زندانبانان - همه - از «مسئولین» بودند. از «دفتر سیاسی» گرفته تا افراد «کمیته مرکزی». بعضی از سربازچوها عبارت بودند از:

محمدعلی جابرزاده، محمد حیاتی، مهدی برّاعی، حسن مهرابی، حسین ربویی، ابراهیم ذاکری،

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان. در برخی اظهارات، این تعداد تا هزار نفر هم گفته شده است.

۴. اصل: بازجوگران.

حسین ابریشمچی، مهدی فتح‌الله‌نژاد، اسماعیل وفایغمایی، [محمد] صادق سادات دربند [ی]، مسعود عدل ...^۱

چون در داخل تشکیلات، اقدامات مربوط به دستگیری و زندانی کردن اعضای منتقد و معترض به «انقلاب ایدئولوژیک»، «پروژه رفع ابهام» نامیده شد، زندان‌های مزبور در پایگاه‌های «منصوری» و «ماووت» نیز «زندان‌های رفع ابهام» خوانده می‌شد. محمدحسین سبحانی که خود در حدود هشت سال در زندان‌های مختلف انفرادی سازمان در عراق محبوس بوده است (از ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۸)، و بیش از یک سال نیز در زندان اطلاعات و «ابوغریب» رژیم صدام، با معرفی و تحویل سازمان، زندانی بوده،^۲ می‌نویسد: «ابراهیم ذاکری... به دستور مسعود رجوی در [اواخر] سال ۱۳۶۳ مسئول پروژه «رفع ابهام» و زندانی کردن بخش اعظم اعضای سازمان در کردستان عراق بود.»^۳

به نوشته راستگو زندان‌های عمومی «رفع ابهام» دوبار توسط سازمان برپا شده است: یک بار در سال ۱۳۶۴ که به بهانه بررسی برای یافتن افراد نفوذی جمهوری اسلامی، در حدود هشتصد نفر از اعضا به مدت یک ماه در زندان و تحت بازجویی همراه با تحقیر و خشونت بودند. اغلب این افراد با روحیات خرد شده و تسلیم‌تر از گذشته، مجدداً در داخل سازمان به کار گرفته شدند و عده کمی از آنان از سازمان خارج شدند و فرار کردند.

در سال ۱۳۷۳ دومین زندان بزرگ رفع ابهام در قرارگاه اشرف برپا شد که دلیل آن لو رفتن تعدادی از تیم‌های عملیاتی ترور که از عراق به داخل کشور ایران اعزام شده بودند، ادعا شد. «سازمان در یک واکنش تنبیهی، تمام افرادی را که درخواست شرکت در عملیات داخل کشور را می‌کنند (حدود ۵۰۰ نفر) متهم می‌کند و همگی ایشان را در زندان‌های واقع در قرارگاه اشرف [در جاده کرکوک - بغداد و نزدیکی شهر خالص] زندانی می‌کند. این موضوع در پاییز ۷۳ اتفاق می‌افتد. افراد بازداشت شده در طول مدت بازجویی که تا حدود شش ماه طول می‌کشد، تحت بازجویی‌های طولانی و شکنجه‌های طاقت‌فرسا قرار می‌گیرند، تا فاز رفع ابهام را بگذرانند... دو تن از این زندانیان نگون بخت به نام‌های «پرویز احمدی» و «قربانعلی ترابی» زیر شکنجه سازمان جان باختند... افرادی که رفع ابهام شده و از این زندان آزاد شده و

۱. یعقوبی و... اپورتونیست‌های راست منحط: ص ۱۰.

۲. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۸-۹.

۳. همان: ص ۹۵.

به سر کارهای خود بازگشتند، اکثراً از سازمان بیزار شده بودند و کاملاً نسبت به سازمان بی‌اعتماد بودند، به طوری که دلجویی‌های بعدی سازمان نیز نتوانست آنها را متقاعد کند. بخش عظیمی از جداشدگان سال‌های بعد از میان همین افراد بودند.^۱

هدف اصلی هر دو مورد زندان‌های رفع ابهام، سرکوب منتقدان و مخالفان بالفعل و بالقوه دو مرحله اصلی انقلاب ایدئولوژیک و تحکیم سلطه «رهبری نوین» سازمان محسوب گردید.

شمس حائری اسامی زندان‌های سازمان در عراق را به این شرح معرفی کرده است:

۱- زندان «سردار» در کرکوک... ۲- زندان «دبس» در اطراف شهر کرکوک، ۳- زندان «مهمانسرا» در پادگان اشرف، ۴- زندان «دانشکده»، ۵- زندان «مسققات»، ۶- زندان‌های معروف به M۱ و M۲، M۳ در پادگان اشرف، ۷- زندان اتوبان شماره یک و دو، نبش خیابان اصلی منتهی به قبرستان [در پایگاه اشرف]، ۸- زندان ضلع شرقی... واقع در پادگان اشرف، ۹- زندان نزدیک مرکز ۱۲... در پادگان اشرف، ۱۰- زندان H که یکی از مخوف‌ترین زندان‌های واقع در پادگان اشرف می‌باشد...^۲

شمس حائری همچنین بخشی از خاطرات زندانی بودن خود در زندان‌های پایگاه اشرف را در کتاب «مرداب» منتشره در هلند، ذکر کرده است و در خلال آن مشاهدات خود دربارهٔ مشخصات و وضعیت برخی از زندان‌های مذکور را ارائه نموده است.

راستگو نیز اسامی و مشخصات زندان‌های سازمان را در کتاب خود که در آلمان انتشار داده، توضیح داده است و از جمله دربارهٔ وجود زندان‌های موسوم به «مهمانسرا» در پایگاه‌های مختلف (علاوه بر زندان اصلی پایگاه اشرف به همین نام) نوشته است. او همچنین از وجود سه زندان دیگر در پایگاه اشرف به نام «زندان ۳۷»، «زندان پذیرش» و «زندان ۴۰۰» نیز سخن گفته و دربارهٔ زندان ۴۰۰ چنین می‌نویسد:

این زندان، محوطه‌ای است به طول ۱۰۰ و عرض ۵۰ متر که در گذشته ساختمانی عادی بوده است... دست کم ۶ تا ۸ سلول انفرادی با درب‌های کشویی در این محل قرار دارد... این زندان که در خیابان ۴۰۰ قرارگاه اشرف قرار دارد، به نام «زندان ۴۰۰» معروف شد و ویژه زندانیانی

۱. راستگو، مجاهدین خلق در آیین تاریخی: صص ۲۶۷ - ۲۶۸.

۲. شمس حائری، مرداب (نسخه اینترنتی): ص ۸۰.

شد که قصد جدایی از سازمان را داشتند.^۱

محمدحسین سبجانی عضو سابق شورای مرکزی سازمان و از مسئولان ستاد امنیت که کتاب خود را بر مبنای خاطرات زندان تنظیم کرده، نیمی از هشت سال حبس خود در زندان‌های سازمان را، در «زندان ۴۰۰» سپری کرده است. جلد اول این کتاب به نام «روزهای تاریک بغداد» در زمستان ۸۳ در آلمان انتشار یافت و اولین بخش آن، این عنوان را بر خود دارد: «زندان انفرادی خیابان ۴۰۰ در قرارگاه اشرف».^۲

مهدی خوشحال عضو سابق سازمان که خود نیز تجربه زندان تشکیلات را از سر گذرانده، می‌نویسد: ساخت و بافت زندان‌ها به شکلی است که هرگز زندانی فکر فرار از آن را در سر نمی‌پروراند. انبوه دیوارها، سیم‌های خاردار، چشم الکترونیکی، نگهبان مسلح و خاکریز مانع فرار زندانی خواهند بود. در سازمان... اساساً زندان برای مجرمین ساخته نمی‌شود بلکه فقط برای بریده‌ها در نظر گرفته می‌شود و کسانی که دوره بعد از ایزوله را سپری می‌کنند و دوره‌ای دیگر را در زندان منتظر می‌مانند تا به تبعید فرستاده شوند. از بین زندانیان کسانی هستند که باید برای همیشه زندانی باشند. سازمان در توجیه این‌گونه افراد می‌گوید که آنها دارای اطلاعات استراتژیک و خیلی سری هستند... ولی بهترین دلیل در این است که آن فرماندهان بالا و قدیمی می‌توانند در خارج از سازمان مخالفین را گرد خود بخوانند و آنها را تشکل دهند، و سازمان از تشکل مخالفین و بریده‌ها سخت هراسان است.^۳

نوروزعلی رضوانی کادر جداشده سازمان که یک سال و نیم در زندان‌های انفرادی تشکیلات، زندانی بوده می‌گوید: ارتش آزادیبخش [سازمان] در هر یگان خودش یک بازداشتگاه دارد... قرارگاه اشرف در وسعتی بین دوازده کیلومتر در ده کیلومتر بیش از ۳۵ بازداشتگاه و زندان در درونش دارد.^۴

راستگو درباره مدیریت زندان‌های درون تشکیلات و گردانندگان آنها می‌نویسد:

هم‌اکنون [= سال ۸۱] در قرارگاه اشرف که بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین پایگاه مجاهدین در عراق است، بخشی به نام «قضایی» مسئولیت زندان‌های متعدد سازمان را برعهده دارد... مسئول آن فردی به نام نادر رفیعی نژاد است... اسامی چند تن از زندانبانان و شکنجه‌گران سازمان

۱. راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ: ص ۲۷۶.

۲. سبجانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۲۱.

۳. خوشحال، کنترل نیرو: ص ۲۶۳.

۴. اسکولاستیک نوین...: ص ۸۶.

مجاهدین... که توسط جدانشدگان افشاء شده‌اند، درج می‌شود. لازم به یادآوری است که افراد جداشده‌ای که این اسامی را [در کشورهای غربی] منتشر کرده‌اند، برای شرکت در هر محکمه عادلانه‌ای در این رابطه اعلام آمادگی کرده‌اند:^۱

ردیف	نام خانوادگی	نام	نام مستعار	رده سازمانی	مسئولیت اصلی
۱	الفت	فرهاد	منوچهر	بخش پرسنلی	بازجو
۲	امامی	علی	مصطفی	مسئول بخش	شکنجه‌گر
۳	برومند	امید	ناجی	افسر عملیات قرارگاه اشرف	سربازجو
۴	پناهی	کاظم			شکنجه‌گر
۵	جنت سرای	بهرام	مختار	بخش قضایی	بازجو، شکنجه‌گر
۶	حائری	شهین		مسئول سابق قضایی	مسئول قضایی
۷	حسن‌زاده محصل	حسن	جلال	زندان اشرف	بازجو، شکنجه‌گر
۸	حنیف‌نژاد	احمد	یونس	بخش سیاسی	بازجو
۹	حیدری	قدرت		شکنجه‌گر	
۱۰	خدایی صفت	علی	ادیب		شکنجه‌گر
۱۱	خلخال	علی		شکنجه‌گر	
۱۲	ذاکری	ابراهیم	کاک صالح	رییس بخش ضدامنیت	شکنجه‌گر
۱۳	رجایی	بتول		فرمانده قرارگاه اشرف	بازجو
۱۴	رضایی	ابوالقاسم	[محسن]	نماینده شورا در ایتالیا	بازجو
۱۵	رفیعی‌نژاد	نادر		بخش قضایی	بازجو، شکنجه‌گر
۱۶	سادات دربندی	محمدصادق	عادل	بخش قضایی	رییس زندان
۱۷	عالمیان	مجید		عضو بخش قضایی و نماینده شورای ملی مقاومت	بازجو، شکنجه‌گر
۱۸	عزتی	حسن	نریمان	زندانبان	بازجو، شکنجه‌گر
۱۹	غفاری	مرضیه		زندانبان	زندانبان
۲۰	کاسه‌چی	فرید	یحیی	از مسئولین خروجی ارتش (زندان موقت)	زندانبان زندان موقت
۲۱	مرزبان	محمد			
۲۲	منافی	محمدرضا	فرهاد	زندان قرارگاه کوت	بازجو
۲۳	منتظمی	جلال	کاک جعفر	بازجو	بازجو، شکنجه‌گر

۱. راستگو، مجاهدین خلق در آئینه تاریخ: صص ۲۷۹ - ۲۸۰.

□ اعترافات رسمی میزان کشتار و ترور

از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۱ با استناد به کتاب جمع‌بندی یک ساله مقاومت مسلحانه، گزارش مسعود رجوی، مدعی است که سازمان تعداد دوازده هزار تن از نیروهای جمهوری اسلامی را به شهادت رسانده است. بیان عملیات تخریب و انفجار با استناد به مصاحبه رجوی با رادیو «صدای مجاهد»، میانگین هر هفته ۲۰ عملیات تخریب و انفجار تأسیسات دولتی و غیردولتی بود.

همچنین در منابع سازمان ادعا شده که از سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۲ تعداد هفت هزار تن از نیروهای جمهوری اسلامی در سطح شهرها و کردستان ترور شدند. بیان عملیات و تخریب در سطح شهرها در این دوره، به استناد مدارک سازمان، ۱۲۰۰ مورد بود.

آمار سازمان نشان می‌دهد که از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۳ تعداد پنج هزار تن از نیروهای جمهوری اسلامی در سطح شهرها و کردستان و منطقه نوار مرزی ایران و عراق توسط تیم‌های ترور و گروه‌های عملیاتی نظامی، ترور شدند. بیان عملیات و تخریب نیز بنا به ادعای سازمان ۹۰۰ مورد بود.

مطابق گزارش‌های سازمان از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۴ تعداد پانزده هزار تن از نیروهای جمهوری اسلامی در نوار مرزی و کردستان و در سایر شهرهای ایران توسط نیروهای سازمان شهید شدند. تعداد عملیات و تخریب در سطح شهرها ۴۰۰ مورد ادعا گردید.

آمار عملیات و تخریب سال ۱۳۶۳، به طور محرمانه بین فرماندهان و ستاد مرکزی سازمان اعلام شده است.^۱ کلیه عملیات‌های مزبور، با حمایت و پشتیبانی نظامی و تدارکاتی ارتش بعث عراق انجام گردیدند.

به گزارش منابع سازمان در سال ۱۳۶۶ بعد از تأسیس ارتش سازمان، مجموعاً ۲۳ بار عملیات نظامی در منطقه نوار مرزی ایران و عراق، با کمک و پشتیبانی ارتش رژیم صدام صورت گرفت. در این مجموعه عملیات، جمعاً ۵۸۸۰ نفر از نیروهای جمهوری اسلامی شهید شدند. عملیات داخل شهرهای ایران ۲۵۰ مورد و عملیات تخریب ۲۰۰ مورد بوده است.

در سال ۱۳۶۷ سه عملیات نظامی مشترک با ارتش عراق صورت گرفته است که سازمان مدعی شد در عملیات «آفتاب» ۳۵۰۰ نفر، در عملیات «چلچراغ» ۸۰۰۰ نفر، و در عملیات «فروغ جاویدان» ۵۵۰۰۰

۱. برگرفته از اسناد درونی مندرج در بولتن‌های سپاه پاسداران؛ موجود در دانشکده امام باقر(ع).

نفر از رزمندگان جمهوری اسلامی را به شهادت رسانده است.^۱

نوروزعلی رضوانی از اعضای سابق سازمان در مصاحبه‌ای می‌گوید:

طبق آمار نشریه مجاهدین خلق ایران و کتاب جمع‌بندی مقاومت یک ساله مجاهدین خلق و همچنین نشریاتی که تحت عنوان انجمن دانشجویان خارج کشور که برای مجاهدین چاپ می‌شد، آماری هست که من همه اینها را جمع کردم. آمارش این هست: ۱۱۶۶۳۰ نفر از نیروهای طرفدار رژیم خمینی به دست رزمندگان صلح و آزادی آقای مسعود رجوی و سازمان مجاهدین خلق از سال ۱۳۶۰ تا این تاریخ [۱۳۷۵] به قول خودشان اعدام انقلابی شدند. آمار عملیات تخریب و انفجار در اماکن دولتی و عمومی در سطح ایران طبق نشریه مجاهد و رسانه‌های خبری مجاهدین هست ۳۷۴۰ عملیات. عملیات انفجار از جمله دفتر حزب جمهوری، نخست‌وزیری و دادستانی و جاهای دیگر که نفراتی هم توی این عملیات‌ها کشته شدند که جزو آن آمار نیامده است.^۲

بدیهی است که با توجه به شگرد غلو و اغراق در کلیه آمارهای ارائه شده از سوی سازمان، نمی‌توان به آمار فوق‌الذکر اعتماد نمود و به طور طبیعی بایستی حداکثر آمار واقعی را یک دهم محاسبه نمود. گزارش‌های رسمی منتشره نیز، فاصله بسیار زیادی با آمار سازمان نشان می‌دهد. راستگو در کتاب خود، به طور نمونه درباره آمار تلفات عملیات «فروغ جاویدان» که در ایران «مرصاد» خوانده می‌شود، چنین نوشته است:

از تلفات رژیم [جمهوری اسلامی ایران] در این عملیات آمار رسمی‌ای در دست نیست. بسیاری از شاهدان متفقاً آمار تلفات نیروهای رژیم را حدود ۱۰۰۰ تن برآورد کرده‌اند که با توجه به موقعیت برتر آنها در این جنگ، این آمار به حقیقت نزدیک‌تر است. سازمان تلفات رژیم را ۵۵۰۰۰ نفر اعلام کرده است که شاهدان صحنه جنگ، این موضوع را قویاً رد می‌کنند. ضمن اینکه روحیه غلو سازمان بر هیچ کس پوشیده نیست.^۳

سازمان علاوه بر اغراق و چندین برابر کردن آمارهای مربوط به اقدامات مسلحانه تروریستی خود به منظور ترسیم یک چهره مقتدر، فراگیر و توانمند از خود، از سوی دیگر برای مظلوم‌نمایی و توجیه تبلیغات و اقدامات خود، آمار دروغینی از میزان افراد دستگیر شده و اعدامی در ایران طی ۲۴ سال گذشته، ارائه

۱. راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ: صص ۳۹۶ و ۳۹۹ و ۴۱۴.

۲. اسکولاستیک نوین...: صص ۹ - ۱۰.

۳. همان - پیشین: ص ۴۱۴.

داده است. در نشریات سازمان و اظهارات مسئولان آن بارها تکرار شده که تاکنون بیش از صد و بیست هزار تن از اعضا و هواداران سازمان در ایران کشته شده و بیش از صد و پنجاه هزار تن نیز در زندان‌ها به سر می‌برند. دربارهٔ نمونهٔ آمار تلفات عملیات مرصاد که سازمان شهدا و مجروحان جمهوری اسلامی را ۵۵۰۰۰ تن ادعا کرده است،^۱ متقابلاً در ادعای عجیب‌تر و مشابه بدون ارائهٔ هیچ‌گونه سند و مشخصات واقعی، بارها ادعا نموده که در سال ۶۷ و در واکنش به حمله مشترک ارتش عراق و سازمان، سی هزار تن از زندانیان سازمان در ایران، طی چند روز اعدام شده‌اند.^۲ تکرار تبلیغات سازمان در این زمینه به حدی بوده است که حتی بسیاری از جدانشدگان سازمان، به رغم تردید و تشکیک در بسیاری ادعاهای سازمان، در این مورد تصور می‌کنند واقعاً همان‌گونه که سازمان ادعا کرده، در پاییز سال ۶۷ «قتل‌عام» زندانیان سازمان در ایران به وقوع پیوسته است. قدری بررسی و تأمل در مورد انواع آمارهای ارائه شده در تبلیغات سازمان، به وضوح بیانگر این واقعیت است که نمی‌توان این موضوع را از سایر ویژگی‌ها و صفات ذاتی تشکیلات، جداگانه و مستقل در نظر گرفت. تصور هر میزان از صحت و درستی در این‌گونه ادعاهای سازمان منوط به پذیرش وجود صداقت و درستی در سایر ادعاها و عملکرد سازمان است.

مهدی خوشحال از اعضای سابق سازمان می‌نویسد:

... سازمان هم از ماشین بزرگ تبلیغاتی خود اهداف زیادی را دنبال می‌کند... دو قطبی کردن... تقویت روحیه نیروها و بزرگ کردن پیروزی‌های نظامی و سیاسی، اغفال نیرو و دشمن، ... بزرگ نشان دادن کمیت و کیفیت جنگ‌افزار و نیروهای خودی... بادگماتیسیم و فریب می‌خواهد افکار عمومی را اغفال کرده و راه را فقط برای دیکتاتوری باز نگاه دارد... در این تبلیغات سعی می‌شود که دشمن را هر چه بیشتر بزرگ کنند یعنی باطل مطلق تا در مقابل آن خود را حق مطلق دانسته... تبلیغات می‌تواند با سانسور گذشته و تحریف و جعل حقایق، نیروها را از دنیای خارج غافل نگاه دارد... برای نیروها، اعداد و ارقام و اکتشاف از نوع گوبلزی تبلیغ می‌شود.^۳

۱. در موارد متعدد از سال ۶۷ تاکنون و از جمله نشریهٔ مجاهد، ش ۵۶۱، ۸۰/۵/۹: ص ۱۵.

۲. دفعات فراوان در نشریات سازمان و از جمله نشریهٔ مجاهد، ش ۵۹۶، ۸۱/۵/۸: ص ۱۰. سازمان دو لیست ۱۲ هزار نفره و ۲ هزار نفره از کشته شدگان ادعایی خود از ابتدای شروع شورش مسلحانه سال ۶۰ تا ۶۶ را که آکنده از اسامی مجهول و ناقص است منتشر نموده ولی دربارهٔ اعدام شدگان سال ۶۷ تاکنون چند لیست توسط سازمان و یا سایر گروه‌های ضدنظام در خارج انتشار یافته که از هزار تا - حداکثر - سه هزار نفر را شامل می‌شوند که بخش عمدهٔ اسامی آنها نیز مجهول و ناقص و غیرمستند می‌باشند.

۳. خوشحال، کنترل نیرو: صص ۱۱۶ - ۱۱۸.

شمس حائری در این باره نوشته است:

بزرگ‌نمایی و دروغ‌های نجومی یکی از شیوه‌های نگه‌داری نیرو درون سازمان است که سازمان را قدرتمند و کیفی و مشروع... نشان بدهند.^۱

□ حذف‌ها و تصفیه‌های درونی

○ تصفیه علی زرکش

علی زرکش یزدی در سال ۱۳۲۸ در شهر مشهد متولد شد. در سال ۱۳۴۸ به دانشکده فنی دانشگاه تهران راه یافت. وی توسط مهدی افتخاری و محمد مفیدی معرفی^۲ و به عضویت سازمان پذیرفته شد. در سال ۱۳۵۱ به علت فعالیت‌های دانشجویی و ارتباط با بعضی افراد سازمان بازداشت و به ده سال حبس محکوم شد. وی در زندان عضو کادر مرکزی سازمان و در کنار رجوی و خیابانی بود.^۳ به نوشته نشریه مجاهد، زرکش پایه‌گذار و نخستین مسئول و سردبیر نشریه مجاهد و مسئول کل انتشارات و تبلیغات، مسئول تشکیلات کل سازمان و... و کادر مرکزی غیرعلنی بود که تنها در یک مناظره تلویزیونی با شهید بهشتی به عنوان عضو سازمان معرفی شد.^۴ در خرداد ۵۹ با مهین رضایی ازدواج کرد. در برپایی شورش مسلحانه ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ نقش فعالی ایفا نمود. بعد از کشته شدن موسی خیابانی در ۱۹ بهمن ۶۰، وی به سمت قائم‌مقام مسئول اول سازمان و فرمانده سیاسی - نظامی آن منصوب شد^۵ و

۱. شمس حائری، مرداب (نسخه اینترنتی): ص ۱۹۳.

۲. سبحانی معتقد است که زرکش توسط کاظم ذوالانوار عضوگیری شد. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۲۵۲. در بیوگرافی رسمی سازمان پس از انقلاب نیز گفته شده که در زندان، کاظم ذوالانوار موضع سازمانی زرکش را ارتقا داد. نشریه مجاهد، ش ۱۴۷: ص ۴.

۳. نشریه مجاهد، ش ۱۴۷: ص ۴. «از اول اردیبهشت سال ۵۴... مسئولیت رهبری تمام اعضا و هواداران سازمان در همه بندهای سیاسی زندان قصر (مرکب از ۸ بند) به عهده برادر مجاهد علی زرکش قرار گرفت.» همان.

۴. «چهره و قیافه علی زرکش برای بسیاری از اعضای سازمان ناشناخته بود و تنها، افرادی که به ستاد انزلی [ساختمان پایگاه اصلی و علنی سازمان در خیابان انزلی (منشعب از خیابان طالقانی) پس از انقلاب] در تهران تردد داشتند چهره وی را از نزدیک دیده بودند. ضمن اینکه در «فاز سیاسی» (۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰) و همچنین بعد از شروع «مبارزه مسلحانه» عکسی از وی در نشریه‌های سازمان به چاپ نرسیده بود. البته علی زرکش در «فاز سیاسی» در یک مناظره تلویزیونی بدون اعلام موقعیت تشکیلاتی‌اش، به نمایندگی از سازمان شرکت کرد، ولی به جز آن تک مورد، اسم و تصویر او در جایی نیامد.» سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۲۶۲.

۵. نشریه مجاهد، ش ۱۴۷: صص ۲۱ - ۲۲.

مسئولیت ترورهای سازمان را تا خروج از کشور در سال ۶۴ عهده‌دار بود. وی در سال ۱۳۶۴ به پاریس احضار و در دادگاه ویژه‌ای به مدت یک ساعت محاکمه و به اعدام محکوم می‌گردد. و سپس به بغداد انتقال داده می‌شود و در همانجا زندانی می‌شود.

در مورد محاکمه و عزل علی زرکش، هادی شمس حائری می‌نویسد:

علی زرکش در پاریس در دادگاه ویژه، که خود رجوی رئیس این دادگاه بود، محاکمه و به اعدام محکوم گردید و سپس به عراق منتقل و حدود یک سال در ساختمان بقایی که بعدها به ازهدی تغییر نام داد، در طبقه چهارم زندانی بود و حق خروج از اطاق خود را نداشت. می‌گویند که این توطئه را مریم عضدانلو برایش ترتیب داده بود. نکته‌ای که در اینجا قابل ذکر است این است که محاکمه و زندانی شدن علی زرکش ابتدا در فرانسه صورت گرفت و او مدتی در محل اقامت رجوی در پاریس زندانی بود و سپس به زندان عراق منتقل شد. زرکش می‌توانست هنگام انتقال به عراق از دست مأمورین بگریزد و خود را به پلیس فرانسه معرفی کند، اما وی با قبول محکومیت خود و آمادگی برای رفتن به عراق مهر تأییدی بر انحرافات سازمان نهاد. زیرا کسی که درون سیستمی پرورش یافته باشد که خود یکی از مهره‌های سازنده آن است و در تکوین انحرافات سازمان پا به پای رجوی سهیم بوده، نمی‌تواند دارای ابتکار و استقلال رأی باشد و خود نیز تبدیل به مهره‌ای بی‌اراده می‌گردد. بدین جهت او نتوانست در مقابل این انحراف بایستد. فقدان شخصیت و توان لازم برای مقابله با اتهامات وارده و نشان ندادن عکس‌العمل مناسب از جانب زرکش، زمینه استمرار این نوع محاکمات را برای آیندگان فراهم ساخت. لذا علیرغم ظالمانه بودن این محاکمه و این که علی زرکش قربانی یک توطئه گردید، در عین حال فساد تشکیلات کاملاً آشکار شد، بدین جهت برای علی زرکش باید به عنوان یکی از عوامل به انحراف کشیدن سازمان و سکوت در مقابل آن به خصوص به خاطر راه‌اندازی انقلاب ایدئولوژیک سال ۶۴ که او یکی از مهره‌های اصلی آن بود، تأسف خورد.^۱

سعید شاهسوندی در رابطه با محکومیت زرکش می‌نویسد:

ماجرای محاکمه درون تشکیلاتی علی زرکش، به خاطر انداختن گناه تمامی شکست‌ها و بن‌بست‌های استراتژیک ناشی از شروع مبارزه مسلحانه در خرداد ۶۰ به گردن وی بوده است.^۲ یکی از وابستگان سازمان در اروپا، در کتابی که آذرماه ۸۴ نوشته است و به تحلیل «انقلاب

۱. شمس حائری، مرداب: ص ۱۵۷.

۲. شاهسوندی، اسناد مکاتبات...: ص ۲۳.

ایدئولوژیک» از منظر مقبول سازمان اختصاص دارد، دربارهٔ ماجرای زرکش چنین می‌نویسد:

مرحلهٔ دوم انقلاب ایدئولوژیک و نشست‌های خطی متعاقب آن، سه قربانی سرشناس را نیز به همراه دارد که تا مقطع انحلال دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان مجاهدین، در شمار مقتدرترین عناصر رهبری کننده تشکیلات مجاهدین به شمار می‌روند. هر سه آنها از پی‌گیرترین مدافعان مرحله اول انقلاب ایدئولوژیک درونی مجاهدین و نزدیک‌ترین افراد به شخص مسعود رجوی بودند. «علی زرکش» که تا مقطع انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین و انحلال متعاقب دفتر سیاسی و کمیته مرکزی مجاهدین، جانشینی مسئول اول سازمان و فرماندهی داخل مجاهدین را برعهده داشت، مسئول شکست‌های استراتژیک گذشته و انتقال نادرست خطوط رهبری به تشکیلات، قلمداد شده و خلع رده می‌شود. بعد هم بدون سر و صدا به قرارگاه بدیع‌زادگان که محل اقامت رهبری سازمان بود، منتقل می‌شود. چنین اتفاقی در هر حزب و سازمانی که رخ دهد، جدای درستی و غلطی آن، بی‌هیچ تردید راه را به چندپارگی تشکیلات مربوطه می‌برد. در میان مجاهدین، اما آب از آب تکان نمی‌خورد! انقلاب ایدئولوژیک اولین ثمرهٔ خود را در عمل به بار و برمی‌نشانند. مدت‌هاست که سازمان مجاهدین «یک چهره» بیشتر ندارد. یک سال بعد «علی» که به عنوان «رزمنده ساده» در عملیات فروغ جاویدان شرکت کرده بود، به خاک می‌افتد. یادش گرامی باد.^۱

برخی از جدادشگان سازمان که در عملیات فروغ شخصاً شرکت داشته‌اند درباره نحوهٔ مرگ علی زرکش که به عنوان یک سرباز صفر در عملیات شرکت داده شده بود، معتقدند که وی از پشت سر هدف قرار گرفته و به قتل رسید.

در مورد قاتل او دو قول وجود دارد.

روایت اول: «در حین عملیات مرصاد در جریان یک تصفیه خونین به دست «فرهاد چاه بست» عضو

سازمان و محافظ ابراهیم ذاکری از مسئولان رده بالای سازمان به قتل رسید.»^۲

روایت دوم: «علی زرکش توسط مسعود قربانی فرمانده تیم‌های ویژه عملیاتی در داخل کشور - که

مورد اعتماد شخص مسعود رجوی قرار داشت - در صحنه عملیات «فروغ جاویدان» کشته شد و سپس

۱. نیابتی، نگاهی دیگر...: ص ۷۵، در ادامهٔ متن فوق، نویسنده حسن مهربانی و محمد حیاتی را در کنار جایگاه علی زرکش قرار داده است که خلع رده می‌شوند و اولی کناره‌گیری می‌کند و دومی هنوز در سازمان است. روشن است که برخلاف نظر نیابتی اهمیت زرکش قابل مقایسه با دیگران نبوده و از همهٔ کادرها بالاتر و مهم‌تر بوده است.

۲. روزنامه کیهان، ۱/۱۰/۱۳۷۷: ص ۲.

مسعود قربانی نیز توسط فرد دیگری کشته شده است تا ردی برجای نماند.^۱ زرکش پیش از مرگ در نامه‌ای به همسرش مهین رضایی به افشای بعضی مسائل درون گروهی می‌پردازد و از له شدن و تصفیه خود پرده برمی‌دارد و عملیات فروغ را ناموفق پیش‌بینی می‌کند و تحلیل رجوی و مرکزیت سازمان را اشتباه دانسته است. متن این نامه که در جریان عملیات مرصاد (فروغ) به دست نیروهای ایران افتاده بود، برای نخستین بار در داخل کشور انتشار یافت. زرکش و همسرش هر دو در عملیات مزبور کشته شدند و وسایل شخصی آن دو نیز پس از شناسایی، مورد بازرسی قرار گرفته بودند که نامه مزبور در بین آنها پیدا شد. وی در نامه خود با اشاره به نادرستی تحلیل سازمان در اقدام به پدید آوردن فاجعه هفتم تیر، درباره اقدام به عملیات فروغ می‌نویسد: «این شرایط عیناً شرایط «هفت تیر» و یادآور آن روزهاست و این بار چندم است که سازمان از همان سوراخ گزیده می‌شود و به یک اشتباه استراتژیک دیگر تن می‌دهد.»

در قسمت دیگری از نامه مزبور در مورد دیدگاه رجوی نسبت به مردم چنین آمده است: مسعود... در تشریح عملیات روی پارامتر مردم جایی باز نکرد و می‌خواهد با یک ضرب تنه رژیم را واژگون کرده و مردم را به صورت تماشاچی پشت رینگ نگه‌دارد. آنجا که در مقابل سؤال یکی از خواهران مبنی بر احتمال عدم حمایت مردم گفت که [:] مردم اگر با ما نیستند، بر ما هم نیستند و مردم تابع قدرتند و پس از این که کفه قدرت به نفع ما چربید، آنها هم خواهند آمد. [:] و نتیجه عملی این خط یعنی حرکت جدای از توده یعنی اراده‌گرایی و... طی بحث‌هایی که با مسعود رجوی و حمید [= محمود عطایی] و شریف [= مهدی ابریشمچی] و... داشتیم بارها گفتم حرکتی که پشتوانه آن مردم نباشد با یک بند و بست و با یک تغییر فاز رژیم، مواجه با بن‌بست خواهد شد و به همین دلیل مخالف آمدن به عراق بودم و به خاطر همین اظهار عقاید متهم به خیانت شدم و در پی اش حکم اعدام که البته کاش رفته بودم و این طور مرا تصفیه و له نمی‌کردند.

زرکش در همین نامه علت باقی ماندن خود در تشکیلات را اینگونه توضیح داده بود: سؤال خواهی کرد [که] تو با این ذهنیت چرا در عملیات شرکت می‌کنی، نمی‌دانم شاید تحمیل شرایط باشد. شاید توسل به راهی برای رفع اتهامات. در هر صورت دلایلی که تاکنون با وجود شرایط ویژه‌ای که برایم فراهم آورده‌اند و باعث شده بمانم و بارها در مورد آن بحث کرده‌ایم،

۱. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۲۶۳.

هنوز آنها را منتفی نمی‌دانم و معتقد به اصلاح از درون هستم. حتی اگر همه چیزم را بر سر آن بگذارم...

گروهی از هواداران سازمان در فرانسه که مخالف رجوی بودند، در تابستان ۱۳۷۷، اطلاعیه‌ای در مورد مرگ زرکش منتشر کردند. در این اطلاعیه درباره انتشار نامه مذکور در ایران و واکنش سازمان در قبال آن چنین آمده است:

... پس از اینکه رژیم حاکم بر ایران نامه علی زرکش به همسرش مهین رضایی را منتشر نمود، مسئولین باند «ارتش آزادیبخش ملی ایران» علاوه بر رادیو در چندین شماره از نشریه وابسته به خود (نشریه اتحادیه انجمن‌های دانشجویان مسلمان خارج کشور، شماره‌های ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲، از ۲۵ شهریور تا ۲۰ آبان سال ۱۳۶۷) با نوشتن مقالات و با کلیشه کردن چندین دستخط علی زرکش و همچنین وصیت‌نامه او و مصاحبه با چند تن از ایادی‌شان از جمله خواهر علی زرکش و با آوردن دلایلی، تلاش نمودند تا نامه علی زرکش به همسرش را که رژیم منتشر کرده بود، «دست‌نویس جعلی»... و «مسخره و مضحک» دانسته (البته بعد از این همه بسیج نیرو و نوشتن مقالات متعدد) اضافه می‌نماید که نامه منتشره توسط رژیم... ارزش پاسخگویی ندارد... ولی چندین مورد از جانب مسئولین این باند همچنان لاینحل و بدون پاسخ می‌ماند:

۱- آیا یکی از «ارزنده‌ترین رهبران» یعنی علی زرکش به خاطر «تغییر موضع» متهم به خیانت نشده بود...

۲- رده و موضع سازمانی فردی که «مدارج خطیر انقلابی را یک به یک طی نموده»... قبل از کشته شدنش در شکست فروغ جاویدان چه بوده است؟... وی تصفیه شده و همچنان تحت‌الحفظ بوده... دو تا سه سال کاری نداشته، از زور بیکاری و جلوگیری از «له» شدن بیشتر، حاضر می‌شود تا یکی از کادرهای حفاظتی مسعود شود...

۳- آیا علی زرکش با رفتن به عراق موافق بوده؟ به نظر می‌رسد جواب منفی است...

۴- جدای از تمام موارد بالا، اعم از درست و یا نادرست بودن «دست‌نویس جعلی»... محمد جابریزاده در نشست نیمه شب مهرماه سال ۶۵ اعلام می‌دارد: «در جلسه‌ای با حضور مسعود و مریم، اعضای دفتر سیاسی و مرکزیت، علی زرکش به خیانت متهم شده، خودش قبول کرده و حکم اعدامش هم صادر شده است» و... [رجوی در نامه‌ای به شاهسوندی]

۱. رجوی در حکم انتصاب زرکش به عنوان قائم‌مقام خود، در تاریخ ۳۰ فروردین ۶۱، وی را از «ارزنده‌ترین رهبران» سازمان که مدارج خطیر را طی کرده، توصیف کرده است. نشریه اتحادیه انجمن‌های...، ش ۳۶، صص ۲-۱.

می‌نویسد: «علی زرکش هم حی و حاضر است، مدتی هم که در اینجا از دید بعضی‌ها مخفی بود، به خاطر این بود که دشمن دربارهٔ تغییر مواضع او، بر ما پیشدستی نکند...»... حال سؤال این است که اگر آنچه در «دست‌نویس جعلی» علی زرکش آمده نادرست است... «تغییر موضع» او چه بوده که مسئول ارتش آزادیبخش از ترس پیشدستی دشمن، او را محکوم به اعدام و سپس برای مدتی وی را از دیدها مخفی نگاه می‌دارند؟^۱

محمدحسین سبحانی با بررسی چگونگی خلع رده و محاکمه و سرانجام مرگ زرکش با استناد به اسناد و مدارک منتشره و معتبر، معتقد است:

اختلاف علی زرکش با مسعود رجوی پیرامون نتیجه ندادن استراتژی «مبارزه مسلحانه» برای سرنگونی رژیم بوده است... [مهدی افتخاری] می‌گفت: «علی بر سر نحوه‌کشاندن نیروی اجتماعی و مردم به میدان مبارزه علیه رژیم با مسعود اختلاف داشت.» جدا از این نقل قول مهدی افتخاری که عضو دفتر سیاسی وقت سازمان در زمان دستگیری علی زرکش بود، می‌توان به مضمون‌نامه‌های علی زرکش به همسرش مهین رضایی قبل از عملیات به اصطلاح «فروغ‌جاویدان» نیز اشاره کرد. البته سازمان مجاهدین مدعی است که این نامه‌ها قلابی می‌باشد و توسط رژیم جمهوری اسلامی، دست‌خط علی زرکش جعل شده است. که البته می‌توان حدس زد بر اساس همان استدلالی که علی زرکش زندانی شد (یعنی جلوگیری از سوءاستفاده رژیم) این دروغ (جعل شدن نامه‌های علی زرکش توسط رژیم) نیز بر اساس همان استدلال، در سازمان توجیه و امکان طرح پیدا می‌کند.^۲

سبحانی همچنین با ذکر واکنش‌های همراه با شگفتی اعضای سازمان بعد از اعلام خبر کشته شدن زرکش در عملیات فروغ، روشن نشدن علت اینکه وی به عنوان «سرباز صفر» در آن عملیات سازماندهی شده بود و عبارات سؤال‌برانگیز در وصیت‌نامهٔ زرکش که توسط سازمان منتشر شد و حاکی از دیدگاه‌های مخالف قبلی وی با رهبری سازمان بود، تأکید می‌کند که مطالب مندرج در نامهٔ منتشرهٔ زرکش به همسرش، صحت دارد و قابل انکار نیست.^۳

۱. راستگو، مجاهدین خلق در آیین تاریخ: صص ۲۳۹ - ۲۴۲.

۲. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۲۶۷ و ۲۷۱.

۳. همان: صص ۲۷۳ - ۲۸۱.



کانظم رجوی



صالح رجوی

برابر اعلام دکتر محمدتقی میرزا در سرپرست اداره اطلاعات ایران در اردیبهشت
صالح رجوی دبیر ایرانی متیم زانیه، بعد از دیگران دبیران ایران
در سال ۴۴ به تبعیت نام سردمدار ایران اتمان زانیه و اسامی خویش
را جهت جابجایی در راه سپهر اعلام و این موضوع را طی مذاکرات
ملغنی بنیست وزیر ایران در میان گذاشته و قطع مای نیز خوانده اند.
سپهر مملکت اردک دولت مفسر لوموند نیز زنده اند

مترجم از نامه شماره ۱۱۲۴۵/۱۴۹۹/۱۴۰۱ وزارت اطلاعات
که در پیرونده (اتحادیه دبیران ایران زانیه) - ۱۵۲۵۱۱ شماره ۱

○ تداوم انواع تصفیه‌ها

نیابتی که به سفارش سازمان، کتاب خود را برای تفسیر و توجیه انقلاب‌های ایدئولوژیک نوشته، در مورد تصفیه‌های پس از استقرار سازمان در عراق، با اشاره به مرگ زرکش در حالی که خلع رده شده و «رزمنده ساده» بود، می‌نویسد:

به دنبال او [زرکش] «حسن مهرابی» و «محمد حیاتی» نیز البته با فواصل زمانی گوناگون دراز می‌شوند. حسن مهرابی که از بالاترین عناصر ایدئولوژیک مجاهدین بود پس از چندی بدون سر و صدا کناره می‌گیرد و به پاریس برمی‌گردد. محمدحیاتی (سیاوش) نیز که در بدو تأسیس ارتش آزادیبخش هنوز فرماندهی قرارگاه حنیف را برعهده داشت، پس از افت و خیزهای بسیار، هنوز در شمار مسئولین مجاهدین قرار دارد. صف مسئولینی که خلع رده می‌شوند، همچنان ادامه دارد. احمد حنیف‌نژاد، محمود احمدی، احمد افشار، مهدی خدایی صفت و... در میان این صف طولانی، اما هیچ «چهره‌ای» نیست که مدعی سازمان مسعود باشد.^۱

همچنین سبجانی چند تن از تصفیه‌شدگان سازمان که با زرکش همدلی داشتند را مهدی کتیرایی، مجید حریری و حمیدرضا رابونیک ذکر کرده و نام می‌برد.^۲ کتیرایی و رابونیک نیز مانند زرکش در عملیات فروغ کشته شدند، اما حریری خلع رده شد و تحت کنترل یک کادر پایین‌تر قرار گرفت.^۳ علاوه بر تصفیه‌هایی از نوع برخورد تشکیلاتی و یا حذف غیرمستقیم در عملیات‌های نظامی انواع دیگری از حذف‌ها و مرگ‌های مشکوک افراد مسئله‌دار و معترض در داخل سازمان، رخ داده و اخبار آن توسط جانشینان به بیرون درز کرده که به برخی از آنها در ادامه اشاره می‌شود:

زنی به نام ناهید در شهر کرکوک از طبقه اول ساختمان پایگاه شفایی به پایین پرت شد. وی درجا کشته شد، علت مرگ او خودکشی اعلام گردید. بنا به گفته سازمان وی بیماری روانی داشت و چون مربی کوتاهی کرده، نامبرده در خارج از دید آنها دست به خودکشی زد.

جسد زنی به نام زهرا، که پس از خلع رده تشکیلاتی به عنوان کارگر ساده آشپزخانه پایگاه سعادت‌بی‌گاد به بیگاری گماشته شده بود، پس از مدتی در یخچال فریزر پیدا شد.

در منطقه سردشت کردستان فردی به نام عباس اهل جنوب ایران توسط فرمانده‌اش مورد هدف

۱. نیابتی، نگاهی دیگر...: صص ۷۵-۷۶.

۲. سبجانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۲۶۱-۲۶۳.

۳. همان: صص ۶۱ و ۱۰۳.

شلیک ناخواسته قرار گرفت و کشته شد. بنا به گفته ناظرین این صحنه، شلیک عمدی صورت گرفته بود. نامبرده از اعضای قدیمی سازمان و معترض به روابط درون سازمانی و مدت زیادی تحت برخورد بود. فردی به نام محمد گموش در بند ۲۰۰ زندان «دیس» شبانه حلق آویز شد و جسد وی در پشت همان بند دفن شد.

حسن محمدی، عضو قدیمی سازمان (شورای مرکزی در سال ۶۴)، در رودخانه زاب نوار مرزی ایران و عراق، به نحو مشکوکی در رودخانه غرق شد. نامبرده در سال ۱۳۶۵ در دادگاه درون تشکیلاتی سازمان، مستقر در خاک عراق، محکوم به اعدام شد. وی پس از حبس در زندان در منطقه کردستان عراق، به زندان مصباح در شهر سلیمانیه منتقل گردید و موفق به فرار شد، خود را به شهر بغداد رساند. برای بار دوم، در پایگاه سعادت شهر بغداد، محاکمه شد و عباس داوری و محمد حیاتی یک بار دیگر حکم اعدام و زندانی او را ابلاغ کردند. بنا به دستور مسعود رجوی، با یک درجه تخفیف، به زندان با اعمال شاقه، محکوم گردید که پس از طی محکومیت به بخش نظامی سازمان منتقل شده بود. نام حسن محمدی متولد گرگان در ردیف ۱۶۸ لیست اسامی معاونین اجرائی مرکزیت منتشره توسط سازمان در سال ۶۴ درج شده است.^۱

بنا به اظهارات تعدادی از جدانشدگان سازمان، یکی از اعضای سازمان که نامش مشخص نشد در محل زندان اسکان قرارگاه اشرف، توسط دستمالی که در دهانش گذاشتند، خفه شد که جسد نامبرده هنگام بازرسی و چک و کنترل خانه‌ها کشف شد. دو زن دیگر نیز مرگشان مشکوک بود و سازمان اعلام کرد که آنها با خوردن قرص، خودکشی کرده‌اند. در صورتی که در قرارگاه اشرف دست‌یابی به قرص و مواد سمی غیرممکن بود. این دو زن، مسئله‌دار بوده و قصد خروج از سازمان را داشته‌اند. در ضمن حاضر به پذیرفتن طلاق‌های اجباری و ایدئولوژیک نمی‌شده‌اند. فرد دیگری که مسئله‌دار بوده و قصد خروج از سازمان را داشته است، بین دو کامیون نظامی آیفاف قرار گرفته و سرش له شد. سازمان اعلام کرد که راننده بر اثر تاریکی هوا و گرد و خاک بیش از حد، متوجه نبوده است.

مجتبی میرمیران (معروف به میم بارون)، شاعر و کاریکاتوربست، از مسئولین بخش تبلیغات و عضو شورای مرکزی سازمان بود^۲، و اشعار و مطالب زیادی از وی در نشریات سازمان به چاپ رسیده است، در

۱. نشریه مجاهد، ش ۲۵۲: ص ۵۴.

۲. نام میرمیران، متولد تهران در ردیف ۲۰۰ لیست مسئولین نهادهای سازمان (بخشی از شورای مرکزی) منتشره

شهر بغداد (خیابان السعدون، پایگاه میرزایی، طبقه سوم، واحد آخر دست راست) شبانه، به طور مشکوکی حلق آویز شد. نامبرده یکی از اعضای مسئله‌دار و مخالف سرسخت رجوی شده بود. سازمان در داخل تشکیلات علت مرگ وی را خودکشی اعلام کرد. محمدحسین سبحانی که خود در تهران از نزدیک با وی همکاری تشکیلاتی بوده، از دوست مشترک سازمانی به نام عباس عباسی شنیده است که وی در قرارگاه بدیع‌زادگان، در محل بازداشت اقدام به خودکشی کرده بود.^۱

فردی به نام اصغر، از بخش رادیو «صدای مجاهد»، اهل شمال ایران، پس از درگیری‌های درون تشکیلاتی، به بخش نیرویی در پاکستان اعزام شد. سازمان پس از مدت زمان کوتاهی اعلام کرد که اصغر از روابط سازمان بیرون رفته و اطلاعات پایگاه‌های ارتش آزادیبخش و پایگاه استقرار رهبری سازمان را در اختیار مأموران جمهوری اسلامی قرار داده است. هنوز این مسئله برای اعضا و همسر اصغر جا نیفتاده بوده که سازمان اعلام کرد وی توسط جمهوری اسلامی ترور و کشته شده است. به نظر برخی از جداشدگان سازمان، اصغر که مدت زیادی در پایگاه بدیع‌زادگان، واقع در غرب بغداد در منطقه ابوغریب، در قسمت تهیه برنامه‌های رادیو مشغول به کار بود، گویا از ماجرای دست داشتن سازمان در کشتار حجاج ایرانی در مکه (۱۳۶۶ش) باخبر بوده است.

یکی دیگر از افراد سر به نیست شده دارای اطلاعات مشابه اصغر، فردی بود به نام بهرام اهل تبریز. وی با نام مستعار تقی در منزل مسعود رجوی کار می‌کرد و از همه مسائل آنجا مطلع بوده است. این فرد بعداً مسئله‌دار شده و تحت برخورد قرار گرفت و با رده پایین تشکیلاتی به عنوان کارگر ساده به کار گماشته شد. چندی بعد سازمان در بخشی محدود اعلام کرد که بهرام به علت بلد نبودن شنا، در استخر آب پایگاه بدیع‌زادگان به هنگام شنا در تنهایی، غرق شده است.

فرد دیگری به نام داود احمدی با نام مستعار جواد در تعمیرگاه ترابری یکی از واحدهای نظامی سازمان در عراق به دار آویخته شد که توسط تشکیلات، خودکشی اعلام گردید. سازمان در پاسخ به سؤال مادر داود که جوایب علت خودکشی پسرش بود گفته است: «فعلاً نمی‌توانیم آن را بگوییم، و پس از پیروزی، و استقرار در ایران علت خودکشی پسرش را خواهیم گفت.»

فردی با نام مستعار بشیر اهل بلوچستان در ارتش سازمان، یک روز صبح هنگام بیدارباش عمومی

توسط سازمان درج شده است. نشریه مجاهد، ش ۲۵۲: ص ۶۲.

۱. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۷۴.

در حالی که تمام اندامش سیاه و متورم بود، مرده در رختخواب پیدا شد. سازمان علت مرگ او را ناراحتی مغزی اعلام کرد. طبق گزارش‌های درونی وی بعد از عملیات فروغ مسئله‌دار بوده است و انتقاداتش خطی و استراتژیک محسوب شده بود و از نظر او سازمان به بن‌بست رسیده بود.

بعضی از اعضای سابق سازمان که مدتی در زندان‌های سازمان محبوس بوده‌اند بعد از آزادی و خروج از عراق درباره وضعیت گروهی از زنان زندانی، شهادت داده‌اند که در سال ۱۳۷۰، در قرارگاه اشرف واقع در عراق، تعدادی از زنان زندانی معترض به رجوی، باردار بودند. این زنان معترض، در زندان معروف اسکان که دارای مجموعه‌های هشتگانه^۱ H، G، F، E، D، C، B، A بود،^۱ زندانی بودند و تا آخرین لحظه‌های تولد فرزند بدون سرپرست و پوشش خانواده بودند. سازمان از این شرایط به عنوان یک حربه علیه اینان استفاده می‌کرد و از دادن حداقل غذا به این زنان خودداری می‌کرد. تا شاید به خاطر حفظ فرزند به دنیا نیامده‌شان تسلیم شوند. جیره غذایی شامل دو عدد خرما و حدود ۵۰ گرم نان بود و زنان اغلب دچار بیماری‌های ویژه می‌شدند، ولی مسئولان سازمان از بردن آنها به بیمارستان خودداری می‌کردند و می‌گفتند: «شما و کودکانتان دشمن رهبری هستید. ما آذوقه نداریم به دشمن رهبری بدهیم. همان بهتر که همراه کودک به دنیا نیامده هر دو بمیرید تا رهبری از سر شما خلاص شود».

یکی از زنان سازمان به نام **محترم بابایی** که در برابر انقلاب ایدئولوژیک **مسعود رجوی** اعتراض کرده بود، از سال ۶۹ بدترین فشارها و تهدیدها را متحمل شد. وی علاوه بر این، از نظر سازمان جرم دیگری نیز مرتکب شده بود، آن هم جرم بچه‌دار شدن بود.

محترم بابایی، بدون سرپرست، نوزاد خود را در زندان‌های اسکان به دنیا آورد. سازمان حتی از دادن شیرخشک به نوزاد او خودداری می‌کرد و هر بار در جواب تقاضای شیر به او گفته می‌شد: «سزای

۱. «هنگامی که سازمان در سال ۱۳۶۵ قرارگاه‌های اشرف و بدیع‌زادگان را از صدام حسین تحویل گرفت، اقدام به ساختن واحدهای چهارخوابه در ضلع شرقی قرارگاه اشرف کرد که به «مجموعه‌های اسکان» (مجموعه A تا H) معروف شدند. این واحدهای چهارخوابه که بسیار کوچک بودند، [هر یک] اختصاص به سه زوج داشت که به هر کدام یک اتاق تعلق می‌گرفت. اتاق دیگر نیز متعلق به بچه‌های آن سه زوج بود. سازمان عمدتاً داشت که خانه‌ها را به صورت مشترک و برای چند زوج بسازد تا هر زوج مراقب زوج دیگر باشد... بعد از شروع «طلاق‌های اجباری» در سال ۱۳۶۸، و بی‌موضوع شدن «مجموعه‌های اسکان»، تعدادی از آنها به انبارهای تدارکات و تعدادی نیز از جمله مجموعه H به زندان تبدیل شد که با افزایش موج نارضایتی بین اعضای سازمان، مجموعه‌های دیگر اسکان نیز به زندان تبدیل شدند.» سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۳۵.

«کوفی» و «بریده» از سازمان و رهبری همین است، برو به جان رهبری دعا کن که تو را نکشته و زنده هستی!»

پس از ۲۷ روز، سازمان حاضر شد جسم لاغر و استخوانی کودک او را به ملاقات پدرش، کریم حقی، عضو سابق شورای مرکزی سازمان که او هم خود در زندان «میدان تیر» زندانی بود، ببرد. قصد سازمان از این ملاقات و نشان دادن سوءتغذیه کودک به پدرش این بود که کریم حقی را تحت فشار روحی قرار بدهد تا شاید او به خاطر زنده ماندن کودک اش تسلیم شود. محترم بابایی بیش از یک و نیم سال در بدترین شرایط ممکن در زندان‌های سازمان فرزندش را بزرگ کرد و در نهایت تاب تحمل عواقب آن دوران را نیامد و دست به خودکشی زد. رضوانی در این باره می‌گوید:

[پس از آزادی، افراد جدا شده] در یک بحران بی‌هویتی به سر می‌برند، تعادل روحی ندارند... در یک خلا زندگی می‌کنند و این خلا خیلی خطرناک است. کمالینکه خوب شاهدش بوده‌ایم تا به حال چه در عراق و چه در اینجا [= اروپا]. آخرین بار [تا ۱۳۷۵] خانم محترم بابایی دست به خودکشی زد و خودش را حلق آویز کرد که ناشی از این بحران بی‌هویتی و فشارهای جانکاهی بود که در زندان‌های رجوی در خاک عراق متحمل شد. محترم بابایی بیش از یک و نیم سال در زندان‌های قرارگاه مجاهدین و خانه‌های امن بغداد به سر برد و بعد از گذار از این دوران [و خروج از عراق و جدایی از سازمان]، در هلند تحت درمان روانپزشک بود.^۱

یکی دیگر از زنان باردار زندان اسکان زنی با نام مستعار پروانه، اعزامی از فرانسه، بود که بعد از چند سال همکاری با سازمان و کشته شدن شوهر اولش در عملیات‌های نوار مرزی، با داشتن یک دختر، در روابط درون سازمانی با فردی به نام سعید ازدواج کرد. وی در سال ۱۳۷۱ زندانی شد و در همان زمان وضع حمل کرد. همزمان شوهر دوم او نیز در زندانی دیگر به سر می‌برد و همواره درخواست ملاقات با خانواده اش را می‌کرد. بالاخره سعید بعد از صحبت‌های مکرر با محسن [ابوالقاسم] رضایی، رییس زندان‌های سازمان، موفق شد تا برای چند ساعت به ملاقات همسر و کودک خردسال و نوزادش برود. سعید با دیدن نوزاد که از سرما و سوءتغذیه، بدحال شده بود، اقدام به روشن کردن آتش در محوطه باز محل ملاقات نمود که محسن رضایی با سه نفر همراه سر رسیدند و او را در مقابل چشمان همسر و فرزندانش آن قدر کتک زدند که سر و صورتش خون‌آلود شد. بعد از آن سعید و خانواده اش به اردوگاه

۱. اسکولاستیک نوین...: صص ۱۲۲ - ۱۲۳.

رمادی تبعید شدند. اما شبانه فرار کردند و خود را به مرز اردن رساندند. پس از معرفی خویش به نیروهای دولتی اردن، پلیس مرزی به آنها اجازه ورود نداد. پروانه پس از باخبر شدن از این که می‌بایست دوباره به عراق بازگردند، دست به انتحار زد و به عنوان اعتراض رگ دستش را برید. مأمورین دولت اردن در جواب آنها گفتند: «این فرمان پادشاه اردن و خواست رهبری سازمان مجاهدین خلق و دولت عراق می‌باشد که هرچه زودتر شما را برگردانیم.» پس از تحمل حبس مجدد در عراق و تلاش‌های بسیار، اینک این خانواده در کشور آلمان به سر می‌برند.

جداشدگان سازمان که توانسته‌اند به خارج از عراق راه پیدا کنند معتقدند رهبری سازمان سیاست اتهام‌سازی و ترور شخصیتی و تهدید و چماقداری را به مثابه حلقهٔ مکمل سرکوب درون تشکیلاتی، در بیرون تشکیلات در کشورهای اروپایی و ترکیه علیه اعضای معترض و افشاکنندگان زندان‌هایش به کار گرفت.

از خرداد ماه سال ۱۳۷۰ اعضای جداشده، در خارج عراق از طرف سازمان تحت تعقیب و مراقبت و تهدید و ضرب و شتم واقع شده‌اند. برخی از این موارد که توسط خود قربانیان طرح و بعضاً در مراکز قانونی محلی و بین‌المللی ثبت گردیده، عبارتند از:

تیر ماه سال ۱۳۷۰ در شهر کلن آلمان، یکی از اعضای سابق سازمان، به نام علیرضا پورنظری، به همراه فرزند کوچک‌اش مورد حمله و هجوم افراد سازمان واقع شدند. اما با هوشیاری و کمک همسایگان و اطلاع به پلیس، مأموران سازمان قبل از آمدن پلیس، صحنه را ترک کردند.

در همان زمان در دانشگاه شهر کلن یکی از اعضای سابق سازمان با نام مستعار رضا مورد حمله و هجوم سه تن از مأموران سازمان واقع شد و مجروح گردید. طبق شناسایی‌های بعدی پلیس محلی، این سه تن از انجمن سازمان، مستقر در کشور هلند اعزام شده بودند.

چند حمله مشابه در اسفندماه سال ۱۳۷۰ در هلند و انگلستان رخ دادند. در سوم فروردین ۱۳۷۱، خانم شروین صمیمی‌فرد، عضو سابق سازمان، به جرم افشای زندان‌های این سازمان در کشور عراق، در پاریس مورد حمله و ضرب و شتم واقع شد.

در سال ۱۳۷۲ در کشور هلند، هادی شمس حائری، یکی از اعضای سابق سازمان، مورد حمله و ضرب و شتم قرار گرفت و شدیداً مجروح گردید. وی طی مدتی که از این سازمان جدا شده است، از طرق مختلف تهدید شده است. در همان سال در هلند باز هم یکی دیگر از اعضای جدا شدهٔ سازمان به نام

امرالله ابراهیمی که مدت زیادی را در زندان‌های سازمان به سر برده بود، مورد هجوم مأموران سازمان قرار گرفت. او نیز بارها توسط تلفن و ... تهدید به مرگ شده است.

در سال ۱۳۷۲ در شهر کلن آلمان، زنی که با نام مستعار شهین عضو سابق سازمان بوده است، توسط چهار نفر از مأموران سازمان مورد حمله واقع شد.

در سال ۱۳۷۳ علی رضوانی، یکی از اعضای سابق سازمان، در «راین ماین هتل» شهر فرانکفورت آلمان، توسط مسئول انجمن وابسته به سازمان تهدید به مرگ شد و مرتباً افرادی - از جمله علیرضا حسینی و همسرش، به همراه حسین و مهدی - از بخش حفاظت رهبری سازمان، نامبرده را تحت تعقیب قرار دادند. در دو مورد نیز اموال منزلش مورد دستبرد واقع شده است و تا چند سال توسط مأموران اطلاعاتی سازمان زیر نظر قرار داشت. علی رضوانی، نویسنده کتاب «شکنجه در زندان‌های رجوی»، بارها توسط سازمان، از طریق تلفن تهدید به مرگ شده است. در شهریور ماه سال ۱۳۷۴ هم، به جرم مصاحبه با «رادیوی ایرانیان مقیم آمریکا» در ساعت دوی نیمه شب، به منزل او حمله کردند.

در سال ۱۳۷۳ در کشور سوئیس، یکی از اعضای سابق سازمان به نام مراد توسط سه تن از افراد سازمان در معبر عمومی مورد حمله و ضرب و شتم قرار گرفت که طی آن از چاقو استفاده شد.

در سال ۱۳۷۳ در کشور دانمارک، جمشید تفرشی، یکی از اعضای جدا شده سازمان، از طرف افراد سازمان مورد حمله و سوء قصد قرار گرفت. او ناچار از دانمارک به آلمان نقل مکان کرد.

در سال ۱۳۷۳ در شهر کلن آلمان یک عضو سابق سازمان به نام سعید، توسط چهار تن از مأموران سازمان مورد ضرب و شتم واقع گردید.

در سال ۱۳۷۳ در کشور ترکیه، خلبان حسن جعفری، یکی از اعضای جدا شده سازمان، به همراه خانواده اش مورد حمله و تهمت واقع شد. سازمان او را جاسوس جمهوری اسلامی معرفی کرد. اما پس از بررسی پلیس معلوم شد که نامبرده نه تنها جاسوس نیست بلکه در خاک عراق زندانی سازمان مجاهدین بوده است. در شهر آنکارا طی سال‌های ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۳ موارد مختلفی از درگیری و ضرب و شتم جداشدگان سازمان رخ داده است. و همچنین در موارد متعددی تهدید تلفنی و یا حضوری جداشدگان به مرگ در انگلستان، سوئد، آلمان و ترکیه صورت پذیرفته است.^۱

۱. در تنظیم آمارها و نمونه‌ها، از گزارش علی رضوانی به سازمان ملل استفاده شده است.

در کتاب «کنترل نیرو»، عملیات ارباب و برخورد با جدانشدگان در خارج عراق «سرکوب خارجی» نامیده شده و درباره آن چنین آمده است:

در سرکوب خارجی، سازمان سعی می‌کند... قدرت‌نمایی کند و همچنین توانمندی خود را زیاد جلوه دهد و می‌خواهد به دیگران این طور القا کند که در همه جا جاسوس و نفوذی گمارده است تا هرگونه زمزمه مخالفت و اعتراض را در نطفه خفه کند.^۱

پس از برملا شدن وجود زندان‌ها توسط زندانیان و شکنجه‌شدگان سازمان و روانه شدن سیل شکایات به صلیب سرخ و عفو بین‌الملل و کمیساریای عالی پناهندگان، و سازمان‌های نظارت بر حقوق بشر در آمریکا و اروپا، اقدامات جدی و مؤثری برای پیگیری این شکایات و گزارش‌ها صورت پذیرفت و یکی دو مورد درخواست بازدید این مجامع از زندان‌های سازمان، با مخالفت تشکیلات و دولت عراق، بی‌نتیجه ماند. برخی از جدانشدگان سازمان که خود مدت زیادی در زندان‌های سازمان به سر برده‌اند، در مصاحبه‌ها و نوشته‌های خود از وجود انواع شکنجه‌های روانی و جسمی در این زندان‌ها سخن گفته‌اند.^۲ هدف اصلی این شکنجه‌ها، به تسلیم کشاندن فرد معترض و یا منفعّل کردن وی در صورت جدایی از سازمان عنوان شده است. راستگو ۱۵ نوع شکنجه مرسوم در زندان‌های سازمان را برشمرده و توضیح داده است.^۳ وی و سبحانی در کتاب‌های خود از دو تن از افراد معترض سازمان به نام پرویز احمدی و قربانعلی ترابی یاد کرده‌اند که در زیر شکنجه به قتل رسیده‌اند.^۴

همچنین راستگو نام و مشخصات ۱۱ تن دیگر از افرادی که به طرز مشکوک در سازمان کشته شده‌اند و از جمله نادر اوجانی اهل ارومیه که سازمان به عراقیها تحویل داد و آنها او را اعدام کردند، و ۱۲ تن از افرادی که معترض بوده‌اند ولی مفقود شده‌اند و اطلاعاتی از آنان وجود ندارد، نیز درج کرده است.^۵

۱. خوشحال، کنترل نیرو: ص ۳۲۳.

۲. از جمله: رضوانی در کتاب‌های «شکنجه در زندان‌های رجوی» و «اسکولاستیک نوین در فرقه رجوی»، راستگو در کتاب «مجاهدین خلق در آیین تاریخ»، سبحانی در کتاب «روزهای تاریک بغداد» و خوشحال در کتاب «کنترل نیرو». پایگاه‌های اینترنتی مختلف مربوط به جدانشدگان و مصاحبه‌های آنان با نشریات و رسانه‌های محلی و بین‌المللی غربی نیز معمولاً دربردارنده اطلاعات و نظراتی در این باره هستند.

۳. راستگو، مجاهدین خلق در آیین تاریخ: صص ۲۸۲ - ۲۸۳.

۴. همان: صص ۲۸۳ و ۲۶۸. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۴۹ - ۵۰.

۵. راستگو، مجاهدین خلق در آیین تاریخ: صص ۲۸۳ - ۲۸۶.



نادر اوجانی



قربان شریزی



پرویز احمدی